فصلنامه تهدیدپژوهی
سال اول، شماره چهارم
زمستان ۱۴۰۲
صص: ۷۴ – ۴۷

مرکز مطالعات و پژوهش‌های اطلاعاتی

چالش‌های مطالعات امنیتی از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل

سعید شکوهی*[1]، محدثه حیدری[2]

دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۵

چکیده

امنیت و رهایی از تهدیدات موجود در طی تاریخ همواره یکی از مهمترین دغدغه‌های بشریت بوده است. در روابط بین‌الملل،آثار بیشماری در رابطه با نظریات اندیشمندان مختلف نگاشته شده‌اند اما کمتر اثری را می‌توان یافت که دغدغه محوری خود را پاسخگویی به این مسئله قرار داده باشد که مطالعات امنیتی دقیقا به دنبال بررسی چه موضوعی هستند و نظریات روابط بین‌الملل به طور مشخص در رابطه با مسئله امنیت چه دیدگاهی دارند. در این مقاله در صدد هستیم پس از بررسی مسئله محوری مطالعات امنیتی و واکاوی اهمیت مسئله امنیت،به بررسی این مسئله بپردازیم که نظریات روابط بین‌الملل در هر دو گروه خردگرا و بازتابگرا در رابطه با مشکله امنیت چه دیدگاهی دارند و چگونه به تبیین این مسئله می‌پردازند. روش مورد استفاده در این پژوهش روش تحلیلی است و در راستای گردآوری داده‌ها از منابع اصلی نویسندگان هریک از نظریات روابط بین‌الملل استفاده شده است.

واژگان کلیدی: مطالعات امنیت بین‌الملل، رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری، پست‌مدرنیسم، مکتب انگلیسی

استناد: شکوهی، سعید؛ حیدری، محدثه (۱۴۰۲). چالش‌های مطالعات امنیتی از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل. *فصلنامه علمی تهدیدپژوهی. ۱(٤) ۷٤ – ٤۷*

---

[1] دانشجوی دکترای علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران - نویسنده مسئول
۲ دانشجوی کارشناسی ارشد،گروه معماری

Center for Intelligence Studies and Research

Quarterly Journal of Threat Studies
Volume 1, Issue4
Winter 2023

PP 47 - 74

Challenges of Security Studies from the Perspective of International Relations Theories

Saeed Shokouhi*[1], Mohaddeseh Heidari[2]

Abstract

Security and freedom from existing threats have always been one of the most important concerns of humanity throughout history. In international relations, numerous works have been written regarding the theories of various thinkers, but few works can be found that have made their central concern answering the question of what exactly security studies seek to examine and what specific views international relations theories hold regarding the issue of security. In this article, after examining the central issue of security studies and analyzing the importance of the issue of security, we seek to examine the question of what views international relations theories in both rationalist and reflectivist groups hold regarding the problem of security and how they explain this issue. The method used in this research is analytical, and in order to collect data, the original sources of the authors of each of the international relations theories have been used.

Keywords: international security studies, realism, liberalism, constructivism, postmodernism, English School

Citation: Shokouhi, Saeed; Heidari, Mohaddeseh (2023). Challenges of Security Studies from the Perspective of International Relations Theories. Threat Studies Scientific Quarterly, 1(4), 51–79.

---

[1] PhD Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran – Corresponding Author

[2] Master's Student, Department of Architecture

مقدمه

در طی تاریخ همواره مقوله امنیت و ترس از تهدیداتی که بقای آدمی را به مخاطره می‌اندازد. یکی از مهمترین دغدغه‌های بشریت بوده و هست. ضرورت و اهمیت بحث امنیت تا بدان‌جاست که امنیت و مطالعات امنیتی بخش مهمی از دپارتمان‌های آموزشی را در سطح جهان به خود اختصاص داده است. به بیان کوهن مطالعات سیاست و امنیت جهانی، امروزه نه فقط برای سربازان و انسان‌هایی که در شرایط جنگ به سر می‌برند بلکه برای همه نژاد بشری به عنوان یک موضوع مرگ و زندگی محسوب می‌شود. پیچیدگی‌های امنیت در عصر هسته‌ای، وابستگی‌های متقابل اقتصادی و رشد سریع تکنولوژی سبب افزایش درخواست سیاسیون برای تخصص بیشتر در این حوزه مطالعاتی شده است. هم اکنون موارد بیشماری از جمله تحلیل نسبی نیروهای نظامی، قدرت‌های بزرگ و نوسان در عرضه و تقاضا در بازار نفت یا تغییرات در الگوهای بین‌المللی مزایای نسبی، اهمیت و ضرورت تغییرات در سیاست دولت‌ها و بازیگران غیردولتی مانند نهادهای فراملی و سازمانهای بین‌المللی در قالب مطالعات امنیتی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند زیرا همه این عوامل امنیت قدرتهای بزرگی چون روسیه یا امریکا، حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، حوزه‌های تکنولوژیک و... را تحت‌تاثیر قرا می‌دهند (Keohane,1986:7-10). نظر به این مسئله ضرورت پرداختن به مشکل امنیت بیش از گذشته حس می‌شود.

۱- مسئله محوری مطالعات امنیت بین‌الملل

مطالعات امنیت بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم به دلیل شکل‌گیری مباحثی به وجود آمد که پیرامون چگونگی محافظت از دولت در برابر تهدیدات داخلی و خارجی مطرح بودند. اولین مسئله مطرح در دوران ۶۰ ساله مطالعات امنیتی ترسیم خطوط تمایز این رشته مطالعاتی از سایر حوزه‌ها مثل مطالعات جنگ و تاریخ نظامی و مطالعات استراتژیک بود. البته متأسفانه هیچ سندی وجود ندارد که بتواند

تعریف مشخصی از مطالعات امنیتی ارائه کند. از دیدگاه بوزان و هانسن ٤ پرسش اصلی هستند که مطالعات امنیت بین‌الملل از دهه۱۹٤۰ به دنبال پاسخ به آنها بوده و در واقع می‌توان گفت پروبلماتیک اصلی مطالعات امنیت بین‌الملل بوده‌اند. این سؤالات می‌توانند پاسخ‌های متفاوتی داشته باشند و به وسیله این سؤالات می‌توان تحول در امنیت بین‌الملل را به خوبی درک کرد. پرسش اول پیرامون این مسئله است که آیا دولت باید به عنوان یک موضوع محوری در نظر گرفته شود؟ زیرا در نظریات سنتی امنیت بین‌الملل با حفظ امنیت دولت سایر ابعاد امنیتی نیز قابل حفظ بود. چرا که حفظ همه اشکال امنیت منوط به حفظ و بقای دولت بود. دوم اینکه آیا باید به تهدیدات داخلی همچون تهدیدات خارجی در امنیت بین‌الملل توجه نمود؟ سومین پرسش مربوط به این می‌شود که آیا امنیت صرفاً به بخش نظامی اختصاص می‌یابد یا سایر حوزه‌ها را نیز در بر می‌گیرد؟زیرا در دوران جنگ سرد مطالعات امنیتی صرفاً به امنیت نظامی محدود می‌شد و سایر حوزه‌های امنیت بین‌الملل مورد توجه قرار نمی‌گرفت و چهارم اینکه آیا امنیت در مقابل تهدیدات و خطرات تعریف می‌گردد یا خیر؟ مطالعات امنیت بین‌الملل همواره به دنبال پاسخ به این سؤالات بوده اند (Buzan & Honsen,2009:27).

به بیان بوزان یکی از مسائل پروبلماتیک مطالعات امنیت بین‌الملل باید بررسی دینامیک‌های داخلی تحول در مفهوم امنیت باشد. به‌زعم وی پس از جنگ سرد موسع‌سازی مطالعات امنیت بین‌الملل از منظر سیاسی، تحلیلی و هنجاری به پرابلماتیک اصلی مطالعات امنیت بین‌الملل تبدیل گردید. با پایان صلح‌آمیز جنگ سرد و رشد منازعات بین‌دولتی، ترس جوامع غربی از مهاجرت، تخریب محیط زیست و شیوع HIV/AIDS این مسئله کاملا آشکار شد که مطالعات سنتی قادر به مواجهه با این چالش‌های پس از جنگ سرد نیستند لذا موسع سازی مطالعات امنیت بین الملل باید بیش از هر چیز مورد توجه قرار گیرد. یکی از مباحثی که در

رابطه با مطالعات امنیت بین‌الملل مطرح است این است که در عصر کنونی ادبیات مربوط به خطر در درون یا خارج از مطالعات امنیتی در تلاشند که مفهوم مرکزی خود را از امنیت به خطر تغییر دهند. اما می‌توان مطالعات خطر را هم به‌عنوان بخشی از مطالعات امنیت بین‌الملل نگریست؛ زیرا پرابلماتیک اصلی مطالعات خطر هم تروریسم و جنگ است که بخشی از مطالعات امنیت بین الملل می‌باشد و امنیت هم به معنای در امان ماندن از هرگونه خطر و تهدید است (Buzan & Honsen,2009:40). حال با این تفاسیر مباحث نظری مطالعات امنیتی باید به دنبال پاسخ مناسب در برابر نگرانی، ترس و اضطراب بشری در برابر تهدیدات خارجی باشد و به این مسئله بپردازند که چگونه انسان با تمسک به امنیت می‌تواند بر تمامی این نگرانی‌ها غلبه کند. از دیدگاه بالدوین مطالعات امنیتی باید به چندین پرسش محوری پاسخ‌گو باشد: امنیت برای چه کسی؟ برای چه ارزشهایی؟ چقدر امنیت؟ امنیت در مقابل چه تهدیداتی؟ با چه ابزارهایی؟ به چه هزینه‌ای؟ و در چه دوره زمانی؟ (Baldwin,1997:8). بالدوین در مقاله مفهوم امنیت به این مسئله اشاره دارد که هیچ تعریف مشخص و معینی برای مطالعات امنیت بین الملل وجود ندارد اما در مطالعات امنیت بین الملل باید چهار مسئله اساسی را مورد توجه قرار داد. اول اینکه امنیت دولت‌ها منوط به حفظ امنیت انسان‌ها، محیط زیست و گروه‌های قومی و خود دولت است. دوم تهدیدات داخلی به همان اندازه تهدیدات خارجی از اهمیت برخوردارند و همانطور که ولفرز می‌گوید امنیت امری مبهم است. سوم اینکه امنیت صرفا همچون زمان جنگ سرد محدود به بخش نظامی نیست بلکه مطالعات امنیتی باید به علم، تکنولوژی، انسانها و... نیز توجه داشته باشد. ضمناً به‌زعم وی، امنیت ارتباط غیرقابل انفکاکی با تهدید، مخاطره و منازعه دارد. حال این نکته اهمیت می‌یابد که نظریات روابط بین‌الملل به این پرسش‌ها

چگونه پاسخ داده‌اند و این نظریات به مقوله پر اهمیت امنیت چگونه گریسته‌اند (Baldwin,1997:10).

۲. واکاوی مفهوم امنیت از منظر نظریات مختلف روابط بین الملل

در بررسی مفهوم امنیت از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل، بحث خود را با تقسیم این نظریات به دو گروه سنت‌گرایان (Traditionalists) و موسع‌سازان (Wideners)آغاز می‌کنیم. در این مقاله دیدگاه سنت‌گرایان (رئالیسم و لیبرالیسم) و موسع‌سازان (سازه‌انگاری و پست‌مدرنیسم) مورد بررسی قرار خواهند گرفت و در نهایت نگاهی خواهیم داشت به دیدگاه مکتب انگلیسی در رابطه با پروبلماتیک امنیت با تاکید بر نظریه‌پرداز مطرح این مکتب هدلی بول.

۲-۱ رئالیسم

مسلما در زمان پرداختن به مشکله امنیت اولین و مهمترین نظریه‌ای که باید مورد بررسی قرار گیرد رئالیسم است. رئالیست‌ها امنیت و رهایی از ترس و ناامنی را یکی از مهمترین دغدغه‌های مطالعاتی خود قرار داده‌اند. آنها امنیت را رهایی از تهدیدات نظامی عینی[۱] برای حفظ بقای دولت در سیستم بین‌المللی آنارشیک تعریف می‌کنند. از منظر هستی‌شناسیِ رئالیسم، روابط، واقعیت‌های اجتماعی و همینطور امنیت همگی مؤلفه‌های مادی هستند و به‌طور عینی وجود دارند. از نظر معرفت‌شناسی نیز این نظریه در هنگام بررسی واقعیت‌های اجتماعی نگاهی به شدت پوزیتیویستی دارد. لذا نظریه‌پردازان رئالیسم روش بررسی علوم اجتماعی و طبیعی را یکسان می‌پندارند و معتقد به جدایی سوژه از ابژه هستند. به‌زعم آنها

[۱]. objective military threats

تهدیدات عینی و خارجی جدای از فهم بشری وجود دارند و انسان باید به دنبال بهترین پاسخگویی به این تهدیدات باشد.

نئورئالیسم

به طور کلی نئورئالیسم بر خلاف مورگنتا و رئالیست‌های کلاسیک عامل ناامنی را نه ذات انسان بلکه ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل می‌داند و معتقد است آنارشی ٤ پیامد اصلی دارد: ۱. بی اعتمادی، ۲. خودیاری، ۳. وابستگی متقابل امنیت کشورها، ٤. معمای امنیت. تحت این شرایط ۲ مانع برای همکاری وجود دارد: ۱. ترس از فریب خوردن (به‌زعم آنها بین دوست و دشمن تفاوتی نیست چون هیچ دولتی از نیات دیگر دولتها اطلاعی ندارد) و ۲. نگرانی از دستاوردهای نسبی (Lundborg,2018:10). به همین دلیل همکاری برای مقابله با ناامنی شکل نمی‌گیرد.

والتز در جایگاه نظریه‌پرداز نئورئالیسم بر این باور است که پرسش پیرامون ناامنی تنها در نظام بین‌الملل معنا می‌یابد. والتز بر خلاف مورگنتا که سرشت انسان را عامل رفتار امنیتی برمی‌شمرد و چالش شناخت علل رفتار امنیتی است، بر این باور است که ساختار توزیع قدرت است که منجر به رفتار امنیتی می‌گردد. فرض دیگر والتز این است که دولت‌ها در صدد رسیدن به تسلط جهانی و هژمونی هستند. این تسلط جهانی نیز یادگار رئالیست‌هایی همچون مورگنتاست که معتقد بودند دولت‌ها خواهان قدرت حداکثری هستند. والتز به این دلیل از این فرض استفاده می‌کند که در موازنه قوا امکان استفاده از زور وجود دارد و موازنه باعث قدرتمند شدن یک بازیگر در سیستم بین‌المللی می‌گردد و این احتمال نیز سبب استفاده از سیستم خودیاری می‌شود. آنچه خودیاری را سبب می‌گردد جو حاکم بر سیستم است. او معتقد است که برخی دولت‌ها خواهان تسلط جهانی هستند اما نه در شرایطی که زور لازم باشد. این ابهام در تفکر او در واقع یک سوال بزرگی را در مکتب رئالیسم به وجود می‌آورد. موازنه قوا از دید او غیر ارادی و ناپایدار است و

به دلیل تلاش‌های واحدها برای افزایش دادن قدرتشان شکل می‌گیرد. به‌زعم وی در سیستم آنارشیک بالا رفتن قدرت یک بازیگر سبب کاهش قدرت سایر طرف‌های موازنه می‌شود؛ در نتیجه سایرین این را به منزله تهدید علیه خود معنا می‌کنند و در راستای بازسازی موازنه تلاش خواهند کرد و دولت برهم‌زننده موازنه را به موازنه‌سازی دوباره وادار می‌سازند. در نتیجه والتز معتقد است که بازیگران در سیستم آنارشیک و موازنه قوا به حدی از قدرت که دست یابند، احساس امنیت دارند و اگر خود را در خطر احساس نکنند دیگر تمایلی برای کسب قدرت حداکثری نشان نمی‌دهند. آنها به قول والتز محتاط هستند و تلاش‌های خود را در سیستم تعدیل می‌کنند و بین بزرگنمایی و خودیاری دست به انتخاب می‌زنند. پس وقتی شرایط امن و آرام باشد دلیلی برای تلاش در راستای تبدیل شدن به هژمون وجود ندارد. و برعکس در زمانی هم که شرایط را ناامن و به ضرر خود ببینند تصمیم به بالا بردن مؤلفه‌های قدرت خود می‌گیرند. والتز سپس بیان می‌دارد که اگر بازیگری نیز در تلاش برای تسلط جهانی باشد، شاید به دلیل بالا رفتن هزینه‌های آن توسط کنش‌گران داخلی خودش مورد اعتراض قرار گیرد و همچنین هزینه‌های بالای تبدیل شدن به هژمونی سبب کاهش قدرت بازیگر طالب هژمونی خواهد شد. یکی از اصول فکری رئالیسم امروزه قابلیت کاربرد پذیری آن در مشکلات عملی روابط و امنیت بین‌الملل می‌باشد. این تئوری یک مجموعه از قدم‌ها را برای اقدام دولت‌ها در راستای فهم تهدیدات بالقوه و بالابردن امنیتشان فراهم می‌کند (Keohane,1986:180-200).

رئالیسم تدافعی

رئالیست‌های تدافعی بر این امر تأکید دارند که تا زمانی که دولتها به دنبال گسترش خود نباشند صلح و ثبات نظام بین‌الملل حفظ خواهد شد. از دیدگاه آنها حتی در بستر آنارشی هم تنها در زمانی جنگ و ناامنی آغاز می‌گردد که یک دولت خواهان

بر هم زدن وضع موجود و ناراضی ظهور کند. در رابطه با رئالیست‌های تدافعی لازم به ذکر است که آنها در تحلیل رفتار امنیتی مبنا را برعکس والتز بر انتخاب عقلایی می‌گذارند نه ساختار آنارشیک بین‌المللی، و بر این باورند که تا زمانی که دولت‌ها از وضع موجود راضی هستند صرفا به دنبال قدرت کافی جهت حفظ موازنه قوای موجود در نظام بین الملل هستند و در نتیجه در این شرایط ثبات حاکم خواهد شد. شولر بر این باور است که اگر همانطور که والتز بیان می‌دارد بر این باور باشیم که دولتها جویای امنیت (مدافع موقعیت و جایگاه خود[۱]) هستند در نتیجه معمای امنیت به طور کلی ناپدید خواهد شد و جای خود را به بازی شکار گوزن[۲] یا بازی اعتماد[۳] خواهد داد. به‌زعم وی نئورئالیسم در رابطه با اهمیت اهداف بازیگر تجدید نظرطلب در ایجاد معمای امنیت و منازعه اغراق کرده است. استفن والت بر این باور است که در شرایط آنارشیک، دولت‌های طرفدار وضع موجود باید از تحریک شکل‌گیری ائتلافهای تقابلی و برهم‌زننده[۴] با خودداری از سیاست خارجی تهدیدآمیز و کاربست سیاستهای دفاعی جلوگیری کنند و بدین وسیله امنیت و ثبات را حفظ کنند. وی در زمان تعریف مطالعات امنیتی بر خلاف برخی دیگر از رئالیست‌ها آن را در برگیرنده مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروهای نظامی می‌داند (D'Anieri,2019: 7).

رئالیسم تهاجمی

مرشایمر «ترس» را به عنوان عامل کوشش دائمی بشر برای افزایش قدرت بر می‌شمرد و تنها راه غلبه بر این ترس را هژمونی و ایجاد یک فاصله معنادار بین

۱. defensive positionalists

۲. stag hunt

۳. assurance" game

۴. countervailing coalitions

قدرت خود و سایرین می‌داند. از دیدگاه او در سیستم بین الملل هیچ قدرت حافظ وضع موجود[1]وجود ندارد بنابراین در این فضا هژمون جهت افزایش امنیت و قدرت خود ناگزیر است که به بیشینه‌سازی قدرت خود بپردازد تا زمانی که یک قدرت به هژمونی دست یابد و بر سایرین مسلط گردد. به طور کلی وی بیان می‌دارد که تنها راه غلبه بر ترس در فضای آنارشیک بین‌المللی این است که هر بازیگر باید در یک مسیر دو لبه حرکت کند که دو لبه این مسیر شامل افزایش قدرت خود و جلوگیری از قدرت‌گیری سایر رقبا می‌شود. وی شش استراتژی امنیتی را برمی‌شمرد. ازجمله استراتژی‌های باج‌خواهی[2], طعمه‌گذاری [3],وخونریزی[4]... البته تمرکز اصلی مرشایمر بر شکل‌گیری هژمونی منطقه‌ای است زیرا وی شکل‌گیری هژمونی جهانی را عملاً غیرممکن می‌داند (D’Anieri,2019: 7).

۲-۲ لیبرالیسم

ریشه لیبرالیسم مدرن به آثار ویلسون در رابطه با صلح و امنیت دسته‌جمعی باز می‌گردد. مهمترین وجوه لیبرالیسم، عقلانی بودن انسان، آزادی انسانی، عدم تفکیک داخل و خارج، وابستگی متقابل و تأکید بر توان انسان در راستای ایجاد تغییر است. در مقابل رئالیست‌ها که تأکید اصلی خود را بر مطالعه جنگ و منازعه قرار می‌دادند و در شرایط آنارشیک هرگونه همکاری دائمی را نفی می‌کردند و باور دارند به وسیله موازنه قوا می‌توان به صلح دست یافت، مهمترین پروبلماتیک لیبرال‌ها، امکان‌پذیری همکاری البته همکاری از نوع بادوام در شرایط آنارشیک است و بر نقش‌آفرینی نهادهای بین‌المللی در این زمینه تأکید دارند. کانت به‌عنوان یکی از

[1]. status quo powers
[2]. Blackmail
[3]. Bait and bleed
[4].Blood letting

مهمترین متفکرین لیبرال به نقد موازنه قوا پرداخت و بیان داشت که نمی‌توان از طریق موازنه قوا به صلح رسید. بلکه آنچه مبنای صلح و امنیت در شرایط آنارشی است فطرت صلح طلب انسان است و با تکیه بر فطرت انسانی می‌توان صلح جهانی ایجاد کرد. از دیدگاه کانت در راستای دستیابی به امنیت و صلح جهانی از دو تاکتیک می‌توان بهره برد ۱. کمک به ایجاد ساختارهای دموکراتیک و ۲. تکیه بر توان فرهنگ ها و هنجارها. طرح دستیابی به صلح ابدی (perpetual peace) در نظریه وی به معنای اخلاقی کردن همه افراد نیست بلکه کانت به دنبال ترتیباتی بود که علی‌رغم وجود افراد شرور بتوان به صلح دست یافت. از دیدگاه وی بهترین شکل حکومت جمهوری است زیرا در این جوامع قاعده و قانون حاکم است.کانت بر این باور بود که در راستای ایجاد صلح می‌توان به تأسیس دولت‌های جمهوری مبادرت ورزید و از سوی دیگر به تنظیم روابط بر مبنای یک قاعده و قانون‌مندی عمومی اقدام کرد که در این مرحله مبنای ایجاد صلح جهانی مهیا می‌شود (Simpton,2018:3).

ماندلبوم نیز در جایگاه یکی از نظریه‌پردازان لیبرال بر این باور است که یکی از راه‌های ایجاد صلح و امنیت، بهره‌گیری از دموکراسی و بازار آزاد است. از دیدگاه وی با بهره‌گیری از خلع سلاح می‌توان به اهداف دفاعی و امنیتی دست یافت. وی بر خلاف سایر نظریه‌پردازان لیبرالیستی برای نهادهای بین‌المللی نقش مهمی قائل نیست. به‌زعم وی مهمترین خطر متوجه نظم‌های لیبرالی زمانی است که قدرت اصلی به وظایف خود عمل نکند (مشیرزاده، ۱۳۹٤: ۲۵).

وول نیز بر این باور است که با شکل‌گیری انقلاب صنعتی و در نتیجه تحول در نظام بین‌الملل، تجارت جهانی با رشد قابل توجهی مواجه شد که این مسئله افزایش هزینه‌های جنگ را به همراه داشت که سبب عدم گرایش به جنگ می‌شود. سایر متفکران لیبرالی هم همچون وولف بر این باورند که اقتصاد لیبرالی می‌تواند به

گسترش صلح، ثبات و امنیت بین‌الملل کمک کند. آنها به نقد مرکانتیلیسم می‌پردازند و باور دارند تجارت آزاد از آنجایی که می‌تواند منتفعین بسیاری را پوشش دهد لذا خواهد توانست به استقرار صلح کمک شایان توجهی کند. از دیدگاه لیبرال‌ها به خصوص کوهن و نای هرچه اتصالات جوامع بیشتر باشد در نتیجه جهان شاهد جنگ کمتر و صلح بیشتری خواهد بود. از دید آنها به وسیله بازرگانی، تجارت و شکل‌دهی به اقتصاد لیبرالی-کاپیتالیستی می‌توان بستر تعارض را از بین برد (مشیرزاده، ۱۳۹٤: ۲٦).

نقطه تمایزبخش نظریات کارل دوویچ از سایر نویسندگان لیبرال تاکید وی بر لزوم شکل‌دهی به جامعه امنیتی در جهت ایجاد و تثبیت صلح است. وی بر این باور است که با شکل دادن به دو نوع جامعه امنیتی می‌توان به صلح دست یافت، جامعه امنیتی ادغام شده و کثرت‌گرا[۱]. به‌زعم وی در جوامع ادغام شده مهمترین مؤلفه حاکمیت واحد است که دولتها در آن به دنبال حفظ صلح، کسب قدرت و امنیت مشترک هستند و در جوامع امنیتی کثرت‌گرا قدرتها صرفاً از جنگ فی مابین خود پرهیز می‌کنند و به دنبال سایر آمال جوامع امنیتی کثرت‌گرا نیستند (مشیرزاده، ۱۳۹٤: ۲٦).

۳-۲ سازه‌انگاری

ورود سازه‌انگاری به مباحث روابط بین‌الملل نتیجه مناظرات بین‌المللی اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی است که در بین سنت‌گرایان و نظریات بازاندیشانه روابط بین‌الملل بود. در این زمان در بین رویکردهای مورد اتخاذ اروپاییان و آمریکا تمایز قابل توجهی وجود داشت. در اروپا مطالعات انتقادی امنیتی و به طور مشخص مکتب کپنهاگ مسلط بود که دغدغه اصلی‌اش نگرانی‌های سیاسی، انتقادی و هنجاری

۱. Integrated and pluralistic security communities

مطالعات صلح بود. تاکید مکتب کپنهاگ بر گنجاندن امنیت اجتماعی و فرآیندهای امنیتی‌سازی در مطالعات امنیتی و روابط بین الملل بود که در نظریات دولت محور مورد غفلت واقع شده بود و این نظریه تاکید بسیاری بر ترکیب عینیت‌گرایی و تحلیل فرآیند رد تجزیه و تحلیل هویت و امنیت اجتماعی داشت (Katzenstein,2018:6). درحالی‌که سازه‌انگاری آمریکا که ناشی از مناظره سنت‌گرایان و بازاندیشان بود هیچ ارتباطی با رویکردهای هنجاری گذشته نداشت. پسا ساختارگرایی نیز در مطالعات امنیتی اگرچه ابتدا از اروپا آغاز شد اما در نهایت در اروپا بیشتر مورد استقبال قرار گرفت و کار خود را با حمله به بنیان‌های نظریات خردگرا و جریان اصلی آغاز کرد.

۱-۳-۲ سازه‌انگاری متعارف

همانطور که در بسیاری از منابع نظری در روابط بین‌الملل ذکر شده است رویکرد متعارف سازه انگاری که با نام الکساندر ونت[۱] شناخته شده است یک رویکرد میانه را در همه حوزه ها و همینطور موضوع مورد مطالعه ما یعنی امنیت پیش گرفت. رویکرد سازه‌انگاری یک تعریف محدود و سنتی از امنیت که در برگیرنده امنیت نظامی و ملی دولت‌محور بود را پذیرفت اما سعی کرد آن را به جای تأکید صرف بر مؤلفه‌های مادی در قالب مؤلفه‌های معنایی و ایده‌محور توضیح دهد. رویکرد سازه انگاری در تقابل با دو رویکرد پساساختارگرایی و فمنیسم قرار داشت که به دنبال مفهوم‌سازی امنیت بودند و باور داشتند که مطالعات امنیت باید بر فرد، جنسیت و اجتماع متمرکز گردد و به موسع‌سازی امنیت در حوزه‌های اقتصادی، زیست محیطی فرهنگی و اجتماعی بپردازد. سازه انگاران به بیان کتزنشتاین به دنبال این امر بودند که توضیحات ایده محور باید به دلیل غفلت نظریات جریان

۱. Alexander Wendt

اصلی مورد توجه قرار گیرند. سازه‌انگاران متعارف نه تنها در پذیرش مفهوم امنیت نظامی–دولتی پیرو جریان اصلی بودند بلکه بر این باور بودند که مطالعات امنیت بین‌الملل و روابط بین‌الملل باید به دنبال توضیح رفتار دولت‌ها باشند. نظریه سازه‌انگاری به بیان سایر نظریات پساساختارگرا به دنبال متقاعد ساختن نظریات جریان اصلی بوده و با این نوع مفهوم‌سازی بین خود و دیگر نظریات پساساختارگرا فاصله ایجاد نموده است. در حالی که سایر نظریات پساساختارگرا در مطالعات امنیت بحث خود را با اشاره به ناکارآمدی رئالیست‌ها و تأکید بر هنجارها، ایده ها و ارزشها آغاز می‌کنند، ونت پوزیتیویسم را از همان آغاز در دستور کار خود قرار می دهد. با مطالعه مجله امنیت بین‌الملل[۱] می‌توان دریافت که دلیل پذیرش معرفت‌شناسی و روش شناسی جریان اصلی توسط سازه‌انگاران متعارف به دلیل پذیرفته شدن مطالبشان توسط جریان اصلی بوده است. مناظرات راسیونالیست‌ها[۲](خردگرایان) و رفلکتیویست‌ها[۳](بازتابگرایان) در روابط بین‌الملل تأثیر به مراتب قوی‌تری از سه فاکتور، رویدادها، تکنولوژی و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ داشته است. هر سه این نیروها نقش قابل توجهی در تحول سازه‌انگاری در مطالعات امنیت بین الملل داشته‌اند و با مطالعه برخی از مطالعات سازه‌انگارانه صورت گرفته می‌توان دریافت که در بسیاری از این آثار قدرت‌های بزرگ به عنوان مؤلفه‌های کلیدی مورد سنجش قرار گرفته‌اند.

به‌طورکلی با بررسی مطالعات سازه انگاری متعارف می‌توان دریافت که آنها سه عنصر اصلی مطالعات امنیتی سنتی به خصوص نئورئالیسم را مورد حمله قرار داده اند.گروه اول این مطالعات، هنجارهای بین‌المللی به خصوص آنهایی که مبانی

۱. International Security

۲. rationalist

۳. Reflectiism

نئورئالیسم و نئولیبرالیسم من جمله عقلانیت دولتها و خودیاری بازیگران در سیستم آنارشیک را نقض می‌کنند. پرسشهای در رابطه با اینکه چرا دولتها برخی ممنوعیت‌ها را در رابطه با عملکردشان می پذیرند؟چرا از سلاحهای شیمیایی استفاده نمی‌کنند؟و... سازه‌انگاران بر این باورند که نظریات سنتی قادر به پاسخگویی به پرسش‌هایی از این دست نیستند. گروه دوم از سازه‌انگاران به جای تمرکز بر ساختار، بر سیاست خارجی دولتها و همینطور نهادهای بین‌المللی متمرکز می‌گردند و مسئله پروبلماتیک خود را مطالعه پدیده‌ای قرار می‌دهند که نوواقع‌گرایان قادر به پاسخگویی به آن نیستند. از دیدگاه آنان پاسخ به این سوالات تنها از طریق تأکید بر سیاست خارجی و متغیرهای ایده‌محور امکان‌پذیر است (MCGLINCHEY,2017: 35).

۲-۳-۲ سازه‌انگاری انتقادی

سازه‌انگاری انتقادی در اواخر دهه ۱۹۹۰ به وسیله تحلیل گفتمانها و ارتباطات بین تاریخ و سازه‌های گفتمانی هویت از یک سو و رهیافتهای امنیتی از سوی دیگر خود را از سازه‌انگاری متعارف متمایز ساخت. از دیدگاه آنها سازه‌انگاری متعارف در مطالعات امنیتی دولت را مجدداً مورد توجه قرار داده که این مسئله تأکیدی مجدد بر دولت به عنوان مرجع امنیت بین‌الملل است. همچنین آنها رویکرد سازه‌انگاری متعارف را به دلیل استفاده از روشهای پوزیتیویستی مورد نقد قرار می‌دهند. در سازه‌انگاری انتقادی دو بدنه اصلی قابل تمیزند: یکی از آنها جامعه شناسی تاریخی و تئوری اجتماعی را وارد مطالعات و مفاهیم کلاسیک امنیت بین‌الملل کرده‌اند که در بین آنها می‌توان به افرادی چون آدلر، و اثر بارنت در مورد تئوری جامعه امنیتی آلمان اشاره کرد. وی در این اثر شکل‌گیری جامعه امنیتی را به صورت فرآیندی از پایین به بالا تعریف می‌کند که شهروندان به این نتیجه می‌رسند که ارزشها و آرمان‌هایشان مشترک است و همین فهم از امنیت سبب شد

که آدلر به تحقیقات صلح آلمان لیبرال به وسیله طرح سازمانی برای امنیت و همکاری در اروپا به عنوان یک جامعه امنیتی که افراد، NGOها و جنبشهای اجتماعی و بازیگران اجتماعی را تقویت می‌سازد، بنگرد (MCGLINCHEY,2017: ۳۷).

سایر سازه‌انگاران بیشتر منتقد مفروضات لیبرالیسم بودند به عنوان مثال قدرت سیستم‌های دموکراتیک و همینطور امتیازات غرب دموکراتیک را مورد انتقاد قرار می‌دادند. اورن در سال ۱۹۹۵نظریه صلح دموکراتیک را مورد انتقاد قرار داد. در تحقیقی که نیومن و ویلیامز در تحلیل ناتو انجام دادند نشان دادند که دلیل عدم جنگ این دولتها با یکدیگر بیش از آنکه پروژه جامعه امنیتی و لیبرال باشد ناشی از قدرت نمادین[1](Symbolic Power)است.

یک رویکرد دیگر سازه انگاری انتقادی با تحقیقات زبانی صلح مشخص می‌گردد که پرابلماتیک اصلی خود را در مطالعات امنیتی فهم عمیق‌تر و گفتمانی‌تر هویت و امنیت قرار می‌دهد که به عنوان پساساختارگرایی شناخته می شود. آنها بر این باورند که مفروضات اصلی رئالیسم همچون منافع ملی به شکل گفتمانی از طریق بازنمایی‌ها و عناصر گفتمانی (استعاره‌های، صفات و آنالوگها) ساخته شده‌اند بنابراین سیاست خارجی و امنیتی از منافع ملی عینی ناشی نمی‌شوند بلکه از طریق سازه‌هایی که شناور نیستند بلکه از قواعد بازی به خصوصی پیروی می‌کنند ایجاد می‌گردند. البته تفاوتهایی بین سازه انگاری انتقادی و پساساختارگرایی در مطالعات امنیتی وجود دارد: اول اینکه سازه انگاران انتقادی اصولا بازیهای زبانی را از یک منظر منطقی و فرضی مورد بررسی قرار می‌دهند و این در حالی است که

[1]. Symbolic Power

پساساختارگرایان از یک منظر عملی[1] نگاه می کنند. این قیاس منطقی بازیهای زبانی‌ای می سازد که سبب می‌شود بررسی تغییرات و تحولات درون این نظریه سخت باشد (Buzan & Honsen,2009:210-218).

از جمله مهمترین تفاوتهای سازه‌انگاری انتقادی و متعارف هم می‌توان به این موارد اشاره داشت: اولا سازه‌انگاران انتقادی به دولت به عنوان بازیگر نگاه می‌کنند در حالی که پساساختارگرایان دولت را به عنوان یک موضوع گفتمانی می نگرند. دوماً؛ سازه انگاران انتقادی هویتها را بر مبنای کلمات یا مفاهیمی می‌سازند که در متون قابل مشاهده است. اما پساساختارگرایان به این مسئله می‌پردازند که چگونه چنین اصطلاحاتی به هویت‌های عمیقتری چون مدنی/بربریک، شرقی/غربی، عقلانی/غیرعقلانی گره می‌خورند (Buzan & Honsen,2009:210-218).

٤-٢. پست‌مدرنیسم (با تاکید بر آراء اشلی و دردریان):

همانطور که پیش از این ذکر شد تفاوت‌هایی در بین نظریات سازه‌انگاری انتقادی و پساساختگرا یا همان پست‌مدرنیسم در رابطه با مسئله امنیت وجود دارد که در اینجا به شرح آنها می‌پردازیم. در این بخش در راستای بررسی مفهوم امنیت در پست‌مدرنیسم تاکید خود را بر دو نویسنده توانمند این حوزه یعنی اشلی و دردریان قرار دادیم چرا که در آثار پژوهشی کمتر به دیدگاههای این دو نویسنده پرداخته شده است. به طور کلی پست‌مدرنیسم کار خود را در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی با حمله به دولت و حاکمیت انحصاری‌ای که ادعای آن را دارد آغاز می‌کند. این نظریه رابطه ذاتی‌ای بین دولت، امنیت و حاکمیت قائل است. نتیجه وارد شدن این نظریات به عرصه روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی همراه بود با مسأله‌دار کردن حاکمیت دولت که انتقادی جوهری از دولت دارای حاکمیت،

[1]. Empirical

عناصر سازنده آن و به طور مشخص‌تر، از استدلال‌های هنجاری آن و همچنین زیر سؤال بردن تضاد میان حاکمیت و آنارشی که یک شالوده‌شکنی نسبت به تضادی بنیادین در نظریه روابط بین‌الملل است، می‌باشد (سلیمی، ۱۵۹:۱۳۸۰).

ریچارد اشلی به عنوان یکی از مهمترین نظریه پردازان پست مدرن به نقد مدرنیته و واقع‌گرایی والتز می‌پردازد و به دنبال نفی سلطه و رهایی بشر است. وی بیان می‌دارد که دولت مدرن یک پدیده طبیعی و ابدی و ازلی نیست. از دیدگاه اشلی رئالیسم تئوری‌ای اساساً ناقص و گمراه کننده است. این تئوری اشتباهی در میان سایر اشتباهات است. از این منظر کار تئوریک در واقع بازاندیشی و تفسیر دوباره ماهیت سیاست بین‌الملل و امنیت بین‌الملل می‌باشد و تحلیل‌گران باید سعی کنند خودشان را از تعصبات نئورئالیستی جدا کنند. از دیدگاه وی مطالعه نئورئالیسم در حوزه امنیتی تنها برای شناسایی دشمنان مفید است(Keohane,1986:6). وی پیرو فوکو در بحث قدرت–دانش است و توجه زیادی به رابطهٔ دانش دولتی و دانش انسانی دارد و دولت مدرن را صنعت و هنر انسان مدرن توصیف می‌کند (Modern statecraft is modern mancraft).وی درصدد است نشان دهد که چگونه در دنیای مدرن پارادایم حاکمیت رشد یافته و تبدیل به وضعیت معرفت شناختی زندگی مدرن سیاسی شده است. در طی تاریخ انسان منشأ همه علوم است لذا می‌تواند قدرت، دانش و حاکمیت و حتی امنیت را در اختیار داشته باشد. از سوی دیگر زندگی سیاسی مدرن حاکمیت مدرن را به عنوان اصل سازنده خود تلقی می‌کند. دولت به وسیله انسان حاکم(فرمانروایی)فهمیده می‌شود که وارد برقراری رابطه با سایر دول می گردد. وی در ادامه بیان می‌دارد که هم انسان و هم دولت توسط عنصر حاکمیت است که مورد توجه قرار می‌گیرند. حاکمیت به برخی تفاسیر عادی سازی شده از دولت[1] یا ذوب گردیده است. یکی شدن مفهوم دولت

[1]. Fuzed

و حاکمیت مشروط به صلاحیت، موقعیت، محدودیتها و تغییرات تاریخی و فرهنگی است که منجر به تولید یک هویت سیاسی می‌گردند(سلیمی، ۱۳۸۰: ۱۶۰).

به باور پست مدرنها از جمله اشلی، سوژه‌ها پیش از اعمال سیاسی موجودیتی ندارند و دولتهای حاکم بر اثر اعمال سیاسی و تاریخی است که متولد می گردند. از دیدگاه اشلی بهتر است دولت را به عنوان یک امر برساخته در نظر بگیریم که هیچ هویتی جدای از قوانین دائمی هیات داخلی و خارجی، امنیت، استراتژی دفاعی، پروتکلها و روش‌های حضور در سازمان ملل ندارد در نتیجه دولت اولیه بر اثر کاربردپذیری (performativity) شکل گرفت. ما باید آگاه باشیم که بسیاری از چیزها و هنجارها بر اثر تکرار است که موجودیت می‌یابند. به نوعی می‌توان گفت اشلی دولت محوری را قبول دارد اما به دنبال بررسی دولت همانند نظریات جریان اصلی نیست. اشلی بیان می‌کند که رئالیست ساختاری واقعیت را شی‌گونه می‌کند به خصوص در مورد دولت که آن را به عنوان مشکل و یک مسئله در نظر نمیگیرد. این شاید منجر به برخی اقدامات مهلک شود. به طوری که منافع به وسیله نخبگان حاکم مسلط می‌شود در حالی که آنها باید به طور قانونی مورد مشاهده قرار گیرند و اشخاص نیز برای کارهای خود باید پاسخگو باشند. اما رئالیست ساختاری نیازی نمی بیند که این ادعاها را مورد نظر قرار دهند. این مسئله درست است که رئالیسم ساختاری در صدد فهم محدودیت هاست این تئوری همچنین بر قدرت این محدودیتها تاکید دارد و در این حالت می تواند متهم به محافظه‌کاری شود (Keohane,1986:166-170). تمرکز اشلی بر توضیح شرایط تاریخی شکل‌گیری دولت، امنیت و حاکمیت است. از دیدگاه وی باید نظریه واقع‌گرایی را به عنوان تلاشهایی بنگریم که برای جا انداختن دولتهای دارای حاکمیت جداگانه ایجاد شده اند. دولتهایی که آزادی ما را به عنوان اعضای همبودهای ملی جداگانه محدود می سازند و هویت ما را قواره‌بندی می‌کنند. البته از دیدگاه وی

اینگونه نیست که همه رئالیستها به رهایی بشری بی‌توجه باشند بلکه یک فرد واقع‌گرا مثل هرز به رهایی شناختی بشر- تضمین رهایی از موانع، روابط آزاد و شرایطی که در آن بتوانند آزادانه به ارتباط بپردازند و این فهم وجود داشته باشد که انسانها می‌توانند آینده خود را به طور کامل شکل دهند، متعهد است(Ashley1995 and rosenna1992:49-50).

به‌زعم پست مدرنها نئورئالیسم صرفاً به بازیگران دولتی توجه دارد و بازیگران غیردولتی را نمی بیند که به جهان شکل داده اند. دولتها از آنجایی که منافع ثابتی دارند بنابراین به نحوه شکل‌گیری منافعشان توجهی نمی‌کنند و به این مسئله هم که مفاهیمی چون حاکمیت در یک بستر اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته‌اند نیز توجهی نمی‌نماید. حاکمیت یک برساخته اجتماعی است که با توسل به رویه‌های قهرمانی شکل‌گرفته و حاکم مدرن نمونه یک شخصیت عام از انسان خردورزی است که در تاریخ جای گرفته و با محدودیتهای تاریخی خود مقابله می‌کند. دولت مدرن سوژه حاکم کنش جمعی عقلانی است.یعنی همان سوژگی متعالی مدرن که مورد انتقاد پساتجددگرایان است. ابژه این دولت جامعه داخلی است که در معرض نگاه خیره (gaze) آن قرار دارد یعنی همان تمایز دو وجهی مورد انتقاد پساتجددگرایان که بر مبنای آن سوژه فعال و انسانی است و ابژه منفعل و شیءگونه (Ashley1995 and rosenna1992:49-50).

دردریان نیز دولت، حاکمیت، ناامنی و خشونت را جزء سنت روابط بین‌الملل تلقی می‌کند که پس از ۱۱ سپتامبر اهمیت دوچندان یافته است. این مفاهیم در پست‌مدرنیسم جزء مفاهیم محوری هستند اما پست‌مدرنها به دنبال بررسی یک مسئله مهم در عرصه بین‌المللی هستند که از دیدگاه سایر نظریات مغفول مانده است و آن هم تفسیر و توضیح سیر تحول و تطور تکامل تاریخی دولت و حاکمیت و

همینطور نقش آفرینی عنصر ذهن در عرصه بین‌الملل است. پست‌مدرنیسم می‌خواهد بداند چطور پدیده دولت، حاکمیت و امنیت تجربیات زندگی را متأثر می‌سازد.

همانطور که پیش از این ذکر گردید پست‌مدرن‌ها روابط بین‌الملل را همچون یک متن می‌نگرند که برخی قدرتها قرائتهای موجود از این متن را کنترل می‌کنند و به خود بر اساس تاریخ هویت می بخشند. حال هرکس که بتواند هویت سایرین را تعیین کند می‌تواند کنترل قابل توجهی در سیستم داشته باشد لذا فرآیند هویت سازی در عرصه روابط بین‌الملل شکلی از اعمال قدرت است. از دیدگاه اشلی آنارشی نیز همچون دیگر مفاهیم وجود ندارد بلکه دولتها هستند که آن را می سازند. آنارشی جدا از رویه‌هایی که یک ساختار خاص از هویت‌ها و منافع را به جای ساختاری دیگر خلق می‌کند نیست.آنچه واقع گرایان خودیاری یا سیاست قدرت می خوانند منطقاً از آنارشی برنمی‌خیزد بلکه اینها هم به شکلی اجتماعی برساخته شده‌اند. گفتمان نظری مربوط به آنارشی نیز در یک فرآیند حصاربندی (closure) مشارکت می‌کند و آن را برمی‌سازد اما آن را زیر سؤال نمی‌برد و در برابر آن مقاومت نمی‌کند. یک نظم مفروض را به عنوان وضعیت موجود باز می‌نماید و خواستار ایستاری موافق نسبت به آن نظم است. (Ashley 1995,1998:104)

از دیدگاه دردریان روابط بین الملل به یک رویکرد بینامتنی نیاز دارد به دلیل اهمیت الزامات جدی‌ای که در عصر ایده‌ها که در آن هیچ داور نهایی برای راستی وجود ندارد، معنا از روابط متقابل متون استنباط می‌گردد و قدرت به وسیله زبان و سایر عملکردها پیچیده شده است. ما به طور کلی به دنبال جست و جوی تئوریک فعل و انفعلات متنی ورای سیاست قدرت هستیم (Derderian,1989:7).

وی یکی از تفاوت‌های مهم قدرت و بازی در سیاست جهانی را فرهنگ مردمی توطئه بین‌المللی (popular culture of international intrigue) می‌نامد. این بینامتن

حوزه‌ای از رقابت ایدئولوژیک را باز می‌نماید که در آن راهبردهای امنیت ملی همراه با بازنمایی جنگ‌های واقعی ناممکن همراه با نابودی دسته‌جمعی را می‌توان بارها و بارها و محض تفریح به عنوان شبیه‌سازی جنگی که در آن دولت‌ها رقابت می‌کنند، منافع برخورد پیدا می‌کنند و جاسوس با جاسوس رویارو می‌شود، برای مصرف توده ای بازی کرد (سلیمی، ۱۳۸۰ :۱۶۰).

بنابراین این فضایی پیچیده است که در آن بازنمایی‌ها و بازنماینده‌های مختلف دولت ملی مدرن رقابت می‌کنند تا مرزها را ترسیم کنند و بر حاشیه‌های تیره‌تر روابط بین‌الملل سلطه یابند. دردریان با تکیه بر سه مفهوم شبیه‌سازی (بودریار)، مفهوم نظارت فوکو و سرعت پل ویریلیو و تغییر مفهومی زمان این‌ها را به‌عنوان نیروهای جهانی مطرح می‌کند که در روابط بین‌الملل تغییر ایجاد کرده‌اند زیرا برخلاف برداشت‌های رایج از روابط بین‌الملل بیشتر جنبه زمانی دارند تا مکانی؛ بیشتر شفافند تا مجرد و بیشتر به نشانه‌ها گره خورده‌اند تا مبادله کالاها. از دیدگاه وی در عرصه روابط بین‌الملل تفکیک میان مدل و واقعیت ناممکن است. در محیط بین‌المللی نظارت و کنترل نه از طریق برج‌های دیده‌بانی در بیمارستان‌های روانی همانطور که فوکو می‌گفت بلکه از طریق ماهواره‌ها و ابزارهای جاسوسی انجام می‌گیرند (سلیمی، ۱۳۸۰ :۱۶۰).

از دیدگاه وی در مطالعات روابط و امنیت بین‌الملل سرعت در رابطه با مسائلی چون انتقال تسلیحات، سیاست قدرت و... عاملی است که مورد توجه قرار نگرفته است. در فضای پسامدرن قدرت را نه در جغرافیا بلکه باید در ترمینال‌ها جست‌وجو کرد. در نتیجه حرکتی از سیاست جغرافیایی(ژئوپلیتیک) به سیاست زمانی(کرونولوژیک) صورت می‌گیرد و توزیع سرزمین جای خود را به توزیع زمان می‌دهد. دردریان در کتاب بینامتنی/بین‌المللی بیان می‌دارد که ما پست مدرن‌ها به دنبال شکل دادن به یک هویت، حاکمیت و نظم جدید در برابر سایر مکاتب قدیمی نیستیم. در مقابل ما به دنبال دیالوگ با متفکران نادیده گرفته شده و همینطور نخبگان برجسته سنتی هستیم

تا بتوانیم بر موانعی که از گذشته به جای مانده فائق آییم، یک تفسیر منتقدانه از حال ارائه کنیم و در نهایت به سنجش هرآنچه بپردازیم که در رابطه با آینده سیاست بین‌الملل نمی تواند گفته شود یا انجام گیرد(Derderian,1989:9).

۲-۵ مکتب انگلیسی(با تأکید بر آراء هدلی بول)

محوریت مباحث مکتب انگلیسی در رابطه با مفهوم امنیت را می‌توان در آثار هدلی بول یافت. از دیدگاه وی امنیت به عنوان هدف که در واقع همان امنیت بالفعل است و امنیت در قالب عوامل ایجادکننده‌اش به شکل محسوس وجود دارد و قابل تجربه است (Bull,1977: 18). یکی از مهم‌ترین نکات در رابطه با امنیت در نظریه هدلی بول جابجایی دو مفهوم امنیت و ایمنی است. وی گاهی اوقات دو واژه (ایمنی و امنیت) را به جای هم استفاده می‌کند، لذا مفهوم ارائه شده از جانب وی در رابطه با امنیت تا حدودی گنگ و مبهم است و تنها تفاوتی که نظریات وی با سایر نظریات دارد همین جابه جایی و جایگزینی این دو واژه است. بول در راستای تأمین امنیت و توجه بدین مسئله در یک جامعه هرج و مرج، با نظر موافقی از نظریه و مفهوم ارائه شده از جانب گروتین در باب امنیت استقبال می‌کند که وی این امر را یکی از دغدغه‌های اولیه و مهم در پیشبرد و ترویج نظم در جامعه‌ای دولت محور میداند (Bull,1961). از نظر برخی صاحب‌نظران مکتب انگلیسی، با فقدان صراحت تئوریک درباره امنیت، اهدافی همچون امنیت و آرامش از پایه‌ای‌ترین اهدافی است که در جامعه بین الملل باید مورد توجه واقع شود .در مکتب انگلیسی، بحث و گفتمان درباره مسئله امنیت به شکل ضمنی و در حاشیه وجود دارد. ما شاهد فاصله قابل توجه و مهمی میان جایگاه پلورالیست‌ها (کثرت‌گراها) و سولیدارلیست‌ها (وحدت‌گراها) در حوزه امنیت در مکتب انگلیسی هستیم. این فاصله سبب تجلی بسیاری از دیدگاه‌ها و تئوری ها و همچنین گرایش‌ها میان اولویت‌های جامعه بین‌الملل یا جامعه جهانی شده

است.گرایش‌های مختلف مکتب انگلیسی در زمینه امنیت بر مسئله تأمین امنیت برای دولت‌ها و تأمین امنیت برای ملت‌ها تمرکز دارد تا جایی که این دو قوه همچنان در حال رقابت و پیشی گرفتن از هم هستند. تمام نویسندگان و افراد موافق با شاخه وحدت‌گرایی با هم در یک نکته متفق القول‌اند و آن مسئله تضعیف شدن امنیت یا « ناامنی و فقدان امنیت » یا دست‌کم غفلت از امنیت افراد و ملت‌هاست و معتقدند تمام توجهات و تمرکز روی مسئله حفظ امنیت دولت هاست. اگرچه کثرت‌گرایان نظریات مشترک نسبت به ادعاهای مردانه، مبنی بر اولویت امنیت ملت‌ها دارند، اما از سویی معتقد به تضعیف نظام و روابط بین‌الملل هستند که بالطبع مسئله امنیت ملت‌ها نیز بر آن مبنا تعریف می‌شود. بر این اساس افرادی مانند بول در این مکتب بر این باورند که توجه و پیگیری مسئله امنیت ملل باید در اولویت نسبت به امنیت دولت‌ها قرار گیرد. چنان که در روابط بین-الملل به اتفاق و اجماع نظری مبنی بر تمام مواردی که امنیت ملل را تهدید می‌کند دست‌یافته و واکنش و پاسخی درست نسبت به آن‌ها داده شود، عدم دستیابی به چنین اتفاق نظری حول شناخت تمام تهدیدها و عوامل دیگر که در ابعاد مختلف سبب ناامنی برای ملل می‌شود، می‌تواند در برخی سطوح به شکل فقدان یک «جامعه جهانی» متجلی شود که این خود به معنای عاملی است که موجب ناامنی ملل خواهد شد. از دیدگاه کثرت‌گرایان، این امر فقط سبب تضعیف تمام قوانین قدیمی تر م یشود که پشتوانه «جامعه بین‌الملل » بوده‌اند (تاجیک و کاربخش، ۱۳۹۲: ۱۸٦). نظریه مکتب انگلیسی تا تبدیل شدن به یک نظریه واقعی راهی بس دراز در پیش دارد، چرا که از دیدگاه رئالیسم، مکتب انگلیسی را به‌علت عدم عمق لازم در هستی‌شناسی، نمی‌توان به‌عنوان یک نظریه واقعی تلقی نمود. عدم توجه این نظریه به معمای امنیت و قدرت نسبی هم شایان توجه است. از دیدگاه هر دو دسته رئالیست‌های تدافعی و تهاجمی مکتب انگلیسی در رابطه با نیروهای

تأثیرگذار بر رفتار منازعه‌جویانه و همکاری‌جویانه بین کشورها خیلی ساده‌لوحانه است.

بول با توجه به مشتقات برگرفته از ماهیت امنیت در ارتباط با سیاست‌های اعمال خلع سلاح و بازدارندگی فعالیت‌های هسته‌ای، آن‌ها را از جمله مجموعه‌ای خاص در پرداختن به مسائل اساسی سیاست می‌داند و چگونگی روابط موجود میان ابرقدرت‌ها با سایرین را در یک جامعه بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌دهد (Makinda, 1977: 10). این نظریه به تأکید بر قدرت‌های بزرگ محکوم می‌گردد. بول بار مسئولیت تأمین امنیت بین‌المللی را بر دوش ابرقدرت‌ها می‌اندازد، اما بعدها از آنان به‌عنوان بزرگ‌ترین عوامل غیرمسئول یاد می‌کند و با رویکردی سولیدارلیستی به تعریف نقش و جایگاه دولت‌ها می‌پردازد (Bull,2000: 223). اما همین عملکرد او نشان از آن دارد که در مقام دفاع از دولت‌ها به‌عنوان نخستین عوامل امنیتی برآمده و با نظر بر آنچه از مکتب انگلیسی امروزه مطرح می‌شود، سعی در حمایت از آنان دارد.

درواقع، گاه این تلقی پیش می‌آید که آرای کسانی چون هدلی بول در خدمت وضع موجود و توجیه‌گر سیاست قدرت‌های بزرگ است اما باید توجه داشت که نگاه مکتب به نقش مدیریتی قدرت‌های بزرگ با وجود شباهت به واقع‌گرایی کم و بیش با نگاه نوستالژیک واقع‌گرایانی چون هنری کسینجر یا حتی هانس مورگنتا تفاوت دارد. برای این واقع‌گرایان دوره‌های تاریخی چون کنسرت اروپا و عصر به اصطلاح زرین دیپلماسی با تاکید بر موازنه قدرت و دیپلماسی موفق میان قدرت‌های بزرگ نقطه اوج شکوفایی نظم بین‌المللی تلقی می‌شود، ولو آن‌که در این دوران کشورهای کوچک قربانی منافع قدرت‌های بزرگ گردند، اما بول به تحولات توجه دارد. اولا: برخلاف واقع‌گرایان نگاه او به یک نهاد دیگر بین‌المللی یعنی حقوق بین‌الملل و قواعد حاکم بر روابط میان کشورها نیز هست. ثانیا: نسبت

به اروپا محوری ترتیبات نهادها و قواعد بین‌المللی در شرایطی که بخش عظیمی از اعضای جامعه بین‌المللی غیر غربی هستند نگاهی انتقادآمیز دارد. ثالثا: او تداوم نظم بدون عدالت را ممکن نمی‌داند و نسبت به لزوم تامین خواسته‌های کشورهای جهان سوم و کاهش فاصله و شکاف میان جوامع نگاهی همدلانه دارد. بنابراین نمی‌توان آن را از این نظر نسخه‌ای دیگر از واقع‌گرایی دانست. به نظر می‌رسد با توجه به خصوصیات مکتب انگلیسی که آن را به راه میانه بدل می‌سازد. همچنین زمینه‌ها و قابلیت‌هایی که برای جذب تحولات در روابط بین‌الملل در درون چارچوب نظری خود دارد این مکتب می‌تواند به شکلی پویا با جذب عناصری از سایر نظریه‌ها و رهیافت‌های روابط بین‌الملل چارچوب تحلیل مناسبی در اختیار دانش پژوهان این حوزه قرار دهد. اما لازمه این پویایی گفتگوی مستمر آن با سایر جریان‌های فکری در نظریه روابط بین‌الملل است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ٦٠٢ و ٦٠٣).

جمع بندی

در مجموع در عصر پسا بین‌الملل همانگونه که فرگوسن و منزباخ بیان می‌دارند دیگر نمی‌توان مرزبندی‌های مصنوعی و جغرافیایی را برای دولت‌ها قائل شد و امنیت هر کشور را محدود به خطوط سرزمینی و جغرافیایی همان کشور نمود زیرا هم‌اکنون شاهد شکل‌گیری هویتهای فراملی هستیم. حال که مرزی بین افراد جهان نیست و در شرایطی که انسانها از ملل متفاوت برای خود هویتی تحت عنوان داعش و... تعریف می‌کنند دو نتیجه حاصل می‌گردد. مطالعات امنیتی باید تمام تلاش خود را در راستای پژوهش پیرامون شکل‌گیری بنیان‌های امنیت جمعی مصروف دارد و از سوی دیگر امنیت انسانی را در همه حوزه‌ها مورد توجه بیشتر خود قرار دهد. ضمنا در راستای مقابله با تروریسم و سلاح‌های زیست‌محیطی اقدامات یک دولت یا حتی گروهی از دولت‌ها برای برقراری امنیت انسانی کارساز نیست. در راستای دستیابی به امنیت جمعی دو تلاش مهم می‌تواند انجام گیرد: ۱.

بهره‌گیری از سازوکارهای منطقه‌ای ۲. استفاده از سازوکارهای جهانی که مسلماً سازوکارهای جهانی اثربخش‌تر خواهند بود. به طور کلی همانطور که موسع‌گرایان در مطالعات امنیتی بیان می‌دارند در عصر حاضر امنیت از قالب صرفاً نظامی‌اش خارج شده و ابعاد غیرنظامی امنیت اهمیتی به‌مراتب بیشتر یافته‌اند. ابعاد مجازی، اقتصادی و حتی فرهنگی امنیت امری است که باید در مطالعات امنیتی گنجانده شود و به یکی از مهمترین مسائل مورد بررسی این شاخه مطالعاتی تبدیل گردد. قدرت‌گیری کشورهای بریکس، سیاست خارجی مشوش و سرشار از غافل‌گیری ترامپ و تلاش‌های روسیه در راستای بازگشت به حیاط خلوتش، چالش‌های متوجه اتحادیه اروپا، برهم ریختن نظم خاورمیانه و گسترش پدیده تروریسم همگی بیانگر ظهور عصری متفاوت در روابط بین‌المللند که نیازمند تمرکز بیشتر روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی بر مفاهیم امنیتی نوین هستند. همانطور که در مقاله ذکر گردید بشر همواره از محیط خارج خود احساس تهدید می‌کند؛ لذا هیچ چیز بهتر از آگاهی از رخدادهای امنیتی احتمالی آینده نمی‌تواند نویدبخش امنیت، ثبات و صلح در عرصه جهانی باشد. با اتخاذ این راهبرد مدیریت تهدید جای خود را به مدیریت فرصت در روابط و سیاست بین الملل و به خصوص مطالعات امنیت بین‌الملل خواهد داد.

منابع

الف) منابع فارسی

- تاجیک و کاربخش (۱۳۹۲)، رویکرد مکتب انگلیسی به مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل، فصلنامه علمی پژوهشی آفاق امنیت، تهران، دوره ٦، شماره ۱۸.
- سلیمی حسین (۱۳۸۰)، پست‌مدرنیسم و نظریه مجازی دردریان و دیوتاک، انتشارات گام نو.
- مشیرزاده حمیرا (۱۳۹٤)، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، انتشارات سمت.

ب) منابع انگلیسی

- Bull.H(1977). The Anarchical Society, A Study of Order in World Politics, Palgrave, London.
- Bull.H (2000). Hedley Bull on international society, Hampshire: Macmillan Press; New York: St. Martin's Press.
- Buzan Barry and Hansen Lene (2009). The Evolution of International Security Studies, Cambridge University Press; 1st edition.
- BALDWIN DAVID A. (1997). The concept of security, Review of International Studies (23, 5-26).
- D'Anieri, Paul (2019). Magical realism: assumptions, evidence and prescriptions in the Ukraine conflict, Eurasian Geography and Economics, 60(1).
- Derderian (1998). International/intertextual, Lexington Books; 1st Edition.
- J. Katzenstein Peter (2018). The Second Coming? Reflections on a Global Theory of International Relations, Journal of International Politics, (373–390 doi: 10.1093)22 August 2018 Article.
- Keohane Robert (1986). Neorealism and its Critics, Columbia University Press.
- Lundborg Tom (2018).The ethics of neorealism: Waltz and the time of international life, Sage Journals (Vol 25, Issue 1).
- MCGLINCHEY STEPHEN, WALTERS ROSIE, SCHEINPFLUG CHRISTIAN (2017), International Relations Theories, E-International Relations Publishing, Bristol, England.
- Nail Licy (2016). Dictionary of Postmodernism, Sam Lucy-Stevenson Publication.
- sulo Veladimir (2010). Meaning of security and Theory of Securitization, BCSP,05. October 2010.
- Simpton Sis (2018). Making liberal use of Kant? Democratic peace theory and Perpetual Peace, International Relations, Sage Journals (vol.33: issue2: 2.2018).